معارف حکمی جامعه ▪ دو فصلنامه علمی تخصصی
سال دوم ▪ شماره چهارم ▪ بهار و تابستان ۱۴۰۱

بررسی وجوه اشتراک و اختلاف تقریرهای ابن‌سینا و علامه طباطبایی از برهان صدیقین

حسن عبدی[۱]

چکیده

پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از: «تقریر ابن‌سینا و علامه طباطبایی از برهان صدیقین چیست و چه اشتراک‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟» هدف از بررسی این مسئله، آگاهی عمیق‌تر نسبت به جایگاه و ارزش یکی از مهم‌ترین براهین اثبات خدا در فلسفه اسلامی است. در این نوشتار، با استفاده از روش تحلیلی ـ عقلی، ابتدا تلاش شده با بررسی آثار ابن‌سینا، گزارشی از تقریر او از برهان صدیقین ارائه گردد. سپس تقریر علامه طباطبایی از این برهان ارائه شده است. با مقایسه میان این دو تقریر، وجوه اشتراک و اختلاف آنها مطرح گردیده و در پایان، یافته‌های پژوهش در قالب نتیجه‌گیری ارائه شده است. بر اساس نتایج به دست آمده از این پژوهش، سه وجه اشتراک میان دو تقریر فوق وجود دارد: لمی بودن هر دو تقریر، بی‌نیازی هر دو تقریر از ابطال دور و تسلسل، و اثبات صفات واجب الوجود علاوه بر اثبات وجود او. از سوی دیگر، چهار وجه اختلاف میان دو تقریر مذکور وجود دارد: در تقریر ابن‌سینا، از اصل وجود استفاده شده است، درحالی‌که در تقریر علامه طباطبایی از اصل واقعیت؛ تقریر ابن‌سینا تنها قادر به اثبات ضرورت ذاتی واجب الوجود است، ولی تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی واجب الوجود بالذات را نیز اثبات می‌کند؛ ابن‌سینا در تقریر خود از مقدمات متعددی استفاده کرده است، ولی علامه طباطبایی در تقریر خود با استفاده از کم‌ترین مقدمات، مطلوب را اثبات کرده است.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، اثبات واجب، وجوب وجود، اصل واقعیت، ابن‌سینا، علامه طباطبایی.

---

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه باقر العلوم علیه‌السلام، قم، ایران؛ Hassanabdi20@yahoo.com.

مقدمه

یکی از مسائل الهیات به معنای اخص، مسئله اثبات واجب الوجود است که در آن، ادله عقلی بر اثبات وجود خدا، طرح و بررسی می‌شود. حکمای اسلامی در طول تاریخ این علم، تلاش‌های فراوانی برای اثبات وجود واجب بالذات انجام داده‌اند و براهین مختلفی بر اثبات وجود واجب بالذات ارائه کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین براهین اثبات واجب بالذات، شیوه برهان صدیقین است.

نخستین اشاره‌ها به این شیوه را می‌توان در کتاب فصوص الحکم فارابی (۳۳۹ـ۲۵۸ق) یافت[1] (فارابی، ۱۴۰۵، ص۶۲)، ولی تا پیش از ابن‌سینا (۳۷۰ ـ ۴۲۸ق) تقریری بر اساس این شیوه در متون حکمت اسلامی به چشم نمی‌خورد و ابن‌سینا نخستین تقریر این برهان را ارائه کرده است. ازاین‌رو باید او را مبتکر برهان صدیقین شمرد. پس از وی، حکمای اسلامی تلاش کردند تقریرهای دیگری از این برهان ارائه کنند و در مجموع، ده‌ها تقریر برای این برهان مطرح شده است (آشتیانی، ۱۳۷۲، ص۴۸۹) که یکی از آخرین تقریرها، تقریر علامه طباطبایی (۱۳۲۱ـ۱۴۰۲ق) است.

با توجه به اینکه اصل حاکم بر همه این تلاش‌ها آن بوده که هر حکیمی، تقریری متقن‌تر و منسجم‌تر از تقریرهای گذشته ارائه کند، این پرسش مطرح می‌شود که تقریر علامه طباطبایی، به‌عنوان یکی از آخرین تلاش‌ها در این زمینه، چه اشتراک‌ها و چه تفاوت‌هایی با تقریر ابن‌سینا دارد؟

۱. روش تحقیق

پیش از ورود به بحث، مناسب است توضیحی درباره روش به‌کاررفته در این پژوهش ارائه گردد. اولاً روش پژوهش، روش کتابخانه‌ای است که بر مطالعه و بررسی متون و منابع نوشتاری استوار است؛ لیکن افزون بر این، سعی شده در ارجاعات، بر منابع معتبر و دست اول تکیه

---

۱. عبارت فارابی در کتاب فصوص الحکم چنین است: «فص؛ لك ان تلحظ عالم الخلق فترى فيه امارات الصنعه و لك ان تعرض عنه و تلحظ عالم الوجود المحض و تعلم انه لابد من وجود بالذات و تعلم كيف ينبغى (ان يكون) عليه الوجود بالذات. فان اعتبرت عالم الخلق فانت صاعد و ان اعتبرت عالم الوجود المحض فانت نازل، تعرف بالنزول ان ليس هذا ذاك و تعرف بالصعود ان هذا هذا ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (فصلت: ۵۳). (فارابی، ۱۴۰۵، ص۶۲)

شـود. ثانیـاً در گـزارش دیدگاه ابن‌سـینا و علامه طباطبایـی، از روش تحلیلی ـ عقلی پیروی شـده اسـت. در این روش، باور بر آن اسـت که با توجه به الگوی مبناگروی، هر دیدگاهی بر پایه مجموعه‌ای از مقدمات اسـتوار اسـت، ولی لزوماً چنین نیست که یک متفکّر در تبیین دیـدگاه خـود تنهـا به بیان ایـن مقدّمات اکتفا کنـد؛ بلکه در برخی مـوارد، مطالب دیگری ـ که ارتباط منطقی چندانی به دیدگاه مذکور ندارد ـ را نیز ذکر می‌کند. ازاین‌رو، گام اساسـی در فهـم دیـدگاه یـک متفکّـر آن اسـت کـه آن دسـته از مقدمات و شـروط لازم و کافـی را که بـه دیـدگاه مذکـور انجامیـده، از سـایر مطالب بازشناسـیم. در ایـن مقاله، تلاش شـده تا در گـزارش دیدگاه ابن‌سـینا و علامـه طباطبایی، همـه مقدماتی که در شـکل‌گیری دیدگاه آنها نقـش داشـته ـ خـواه مقدّمـات نمایان و خواه مقدّمـات پنهان ـ به‌صورت صریح ذکر شـود، و هـر مقدمـه بـا شـماره خاصّی در جایـگاه منطقی خود قـرار گیرد. این روش، عـلاوه بر آنکه برای گزارش دیدگاه مفید اسـت، می‌تواند برای بررسـی آن دیدگاه نیز سـودمند باشـد؛ زیرا با اسـتفاده از آن می‌توان به دقّت نشـان داد که اشکال‌ها یا نقاط ضعفِ یک دیدگاه، دقیقاً به کدام‌یک از مقدّمات آن بازمی‌گردد.

همچنین در این پژوهش، از روش تطبیقی استفاده شده است. با توجه به اینکه از میان دو متفکـر مـورد بحـث، یکی بـه دوره‌های اولیـه حکمت اسـلامی و دیگری بـه دوره معاصر تعلق دارد، به‌کارگیری روش تطبیقی، علاوه بر آنکه ما را با نقاط قوت و ضعف دیدگاه هریک از این دو حکیم آشنا می‌سازد، چشم‌اندازی نیز از سیر تحولاتی که برهان صدیقین از زمان طرح آن در حکمت اسلامی تا دوره معاصر به خود دیده است را به دست می‌دهد.

به‌هرحال در ادامه، نخست گزارشی از تقریر ابن‌سینا ارائه خواهیم کرد، سپس تقریر علامه طباطبایی را از نظر خواهیم گذراند و در پایان، به بررسی تطبیقی این دو تقریر می‌پردازیم.

۲. گزارش تقریر ابن‌سینا از برهان صدیقین

پرسـش نخسـت، به چیسـتی تقریر ابن‌سـینا از برهـان صدیقیـن بازمی‌گردد. بررسـی آثار او نشـان می‌دهـد کـه وی تقریر خـود را در کتاب‌هـای الاشـارات و التنبیهات (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج۳، ص۱۸ ـ ۲۸)، المبـدا و المعـاد (همـان، ۱۳۶۳الـف، ص۲۲ ـ ۲۳)، النجـاه (همـان، ۱۳۷۹، ص۲۳۵) و دانشـنامه علایـی (همـان، ۱۳۶۰، ص۱۰۵ ـ ۱۰۶) مطـرح کـرده اسـت. افـزون بـر این، پـس از وی

نیـز شـارحان و مفسـران آثار او تـلاش کرده‌اند ضمن ارائه گزارشـی از تقریر مذکور، به تفسـیر و تبییـن آن بپردازنـد کـه از جملـه آنهـا می‌تـوان بـه بیـان محقـق طوسـی (۵۹۷ـ۶۷۲ق) در تجریـد الاعتقـاد (حلی، بی‌تا، ص۱۱۸)، صدرالمتالهیـن (۹۷۰ ـ ۱۰۵۰ق) در الحکمـه المتعالیه (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۲۶)، محقق سبزواری (۱۲۱۲ـ۱۲۸۹ق) در شرح المنظومه (سبزواری، ۱۳۸۰، ج۲، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۶) و علامـه طباطبایـی در نهایـه الحکمـه (طباطبایی، ۱۴۱۵، ص۲۷۰ ـ ۲۷۱) اشاره کرد.[۱]

در اینجـا تـلاش خواهیـم کـرد برهان صدیقیـن را آن گونه کـه وی در کتاب الاشـارات و التنبیهات مطرح کرده اسـت، بیان کنیم. او در اولین گام، وجود یک موجود در عالم خارج را مسـلم می‌گیـرد و بـا تمرکز بر ذات این وجـود و بدون در نظر گرفتن هـر چیزی که خارج از ذات آن اسـت، دَوَرانـی را بـه ایـن صـورت مطـرح می‌کند که ایـن موجود، یا به نحوی اسـت کـه به‌خودی خود، وجود برای آن ضروری اسـت، یا به نحوی اسـت کـه به‌خودی خود، وجود برای آن ضروری نیست. در صورت اول، مدعا ثابت می‌شود و در صورت دوم، این موجود، ممکن الوجود خواهد بود (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج۳، ص۱۸). وی سپس در ادامه و در قالب «اشاره»، بـه ویژگـی ممکـن الوجود اشـاره می‌کند کـه عبارت اسـت از اینکـه: وجـود آن از ناحیه غیر بـه او افاضـه می‌گـردد؛ همـان گونـه که عـدم چنین موجـودی نیز مسـتند به عـدم، فقدان و غیبـت علت آن اسـت (همان، ص۱۹). سـپس با بررسـی علتِ موجودِ ممکـن، اذعان می‌کند که این علت، یا به‌صورت مسـتقیم به یک موجود واجب الوجود بالذات بازمی‌گردد یا آنکه در سلسـله‌ای از ممکنـات، هرکـدام، علت موجود بعدی اسـت و این سلسـله تا بی‌نهایت ادامـه می‌یابـد. ولی این سلسـله، هرچه گسـترده باشـد، بـاز همچنان ممکن الوجود اسـت و در وجـودش بـه یـک واجـب الوجود نیـاز دارد. اما این سلسـله ممکنـات، چگونه متوقف می‌گردد؟ این پرسشی است که او در ادامه، به آن پاسخ داده است. (همان، ص۲۰)

بعد از آنکه ابن‌سـینا همه ممکنات را در ضمن یک مجموعه در نظر گرفت، به بررسـی

۱. برخی از گزارش‌های مطرح‌شده در منابع مذکور، با تقریر ابن‌سینا از برهان صدیقین تفاوت دارد. برای نمونه، تقریری که علامه طباطبایی در نهایه الحکمه از جانب ابن‌سـینا ارائه کرده اسـت با آنچه وی مطرح نموده، تفاوت دارد؛ در نظر ابن‌سینا، در برهان صدیقین، از پذیرش اصل وجود می‌توان به اثبات وجود واجب الوجود رسید، ولی در گزارش علامه طباطبایی از پذیرش وجود به معنای سراسر هستی. (ر. ک: طباطبایی، ۱۴۱۵، ص۲۷۰ ـ ۲۷۱)

علت این ممکنات می‌پردازد. او در ابتدا اذعان می‌کند که محال است علت این مجموعه ممکنات، یکی از افراد خود مجموعه باشد؛ زیرا این مطلب برخلاف فرض اصلی مسئله است که همه اجزای این مجموعه، ممکن الوجود قلمداد شده‌اند. اگر کسی ادعا کند که علت مجموعه مذکور، همه آحاد در کنار هم هستند، در این صورت، پاسخ این است که مجموعه ممکناتْ وجودی مستقل از افراد ندارد تا یکی علت وجودِ دیگری باشد. او در ادامه، فروض مختلفی که برای علتِ این مجموعه متصور است را مطرح می‌کند و به بررسی آنها می‌پردازد. (همان، ص۲۲ ـ ۲۵)

در ادامه، ابن‌سینا همه ممکنات را در قالب یک مجموعه در نظر می‌گیرد و تاکید می‌کند که ممکن بودن یک‌یک اجزای این مجموعه باعث می‌گردد تا کل مجموعه نیز ممکن الوجود محسوب گردد. به‌عبارت‌دیگر اگر تعداد بی‌شماری ممکن الوجود در کنار یکدیگر قرار گیرند، هیچ‌گاه واجد صفت واجب بالذات بودن نخواهند شد و از این جهت، شمار ممکنات، تاثیری در وصف امکان مجموع آنها ایجاد نخواهد کرد. او در ادامه، با بررسی فرض‌های مختلف، چنین نتیجه می‌گیرد که به‌هرحال لازم است علتی ورای این مجموعه و افراد آن وجود داشته باشد که به این مجموعه، وجود بخشیده است. اما یک فرض همچنان باقی است. اگر مجموعه ممکنات در قالب یک سلسله نامتناهی قرار داشته باشند، آیا همچنان به علت، نیاز خواهند داشت؟ او در عبارت بعد، به بررسی این پرسش می‌پردازد. (همان، ص۲۵ ـ ۲۶)

او بر اساس برهان طرف و وسط، تسلسل در علل را ابطال می‌کند؛ زیرا در سلسله‌ای از علل و معلول‌ها، هر عضوی که وسط قرار گیرد، معلول است و تنها وجود واجب است که به دلیل بی‌نیازی از علت می‌تواند در این سلسله طرف قرار گیرد (همان، ص۲۷). او سرانجام با ابطال تسلسل، نشان می‌دهد که وجود مجموعه‌ای ممکن الوجود، بدون وجود واجب الوجود بالذات محال است. ازاین‌رو با توجه به اینکه وجودی در عالم خارج هست، این وجود، یا خود واجب الوجود است یا ناگزیر، به وجود واجب بالذات منتهی می‌شود (همان، ص۲۷ ـ ۲۸). اکنون تلاش می‌کنیم با تمرکز بر آنچه وی در کتاب الاشارات و التنبیهات بیان کرده است و با استفاده از روش تحلیلی ـ عقلی، تقریر ابن‌سینا را تبیین کنیم.

(۱) شی‌ای در خارج وجود دارد. (بدیهی)

(۲) هر موجودی، یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات. (بر اساس تعریف «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» و دوران عقلی دائر میان نفی و اثبات)

(۳) این شیء موجود یا

(۳/a) واجب بالذات است یا

(۳/b) ممکن بالذات. (استنتاج از (۱) و (۲))

(۴) برای هر ممکن بالذاتی در وجود داشتن، علّتی وجود دارد. (اصل علیّت)

(۵) برای این شیء ممکن بالذات، در وجود داشتن، علّتی وجود دارد. (استنتاج از (۳/b) و (۴))

(۶) علّتِ این شیء ممکن بالذات یا

(۶/a) واجب بالذات است یا

(۶/b) ممکن بالذات. (استنتاج از (۲) و (۵))

(۷) برای این علّت ـ که خود ممکن بالذات است ـ در وجود داشتن، علّتی وجود دارد. (استنتاج از (۴) و (۶/b))

(۸) این علّت خود یا

(۸/a) واجب بالذات است یا

(۸/b) در مجموعه‌ای از ممکنات بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۷) و تقسیم عقلی)

(۹) مجموعه ممکنات بالذات یا

(۹/a) علّت دارد یا

(۹/b) علّت ندارد. (استنتاج از (۸/a) و تقسیم عقلی)

(۱۰) هر مجموعه‌ای در وجود یافتن، محتاج به همه اجزایش است. (بر اساس تحلیل عقلی رابطه جزء و کل و با توجه به تعریف «مجموعه»)

(۱۱) این مجموعه ممکنات بالذات، محتاج به همه اجزایش است. (استنتاج از (۹) و (۱۰))

(۱۲) هر موجودی که در وجود یافتن محتاج باشد، واجب بالذات نیست. (بر اساس تعریف «واجب بالذات»)

(۱۳) این مجموعه ممکنات بالذات، واجب بالذات نیست. (استنتاج از (۱۱) و (۱۲))

(۱۴) هر موجودی که واجب بالذات نباشد، ممکن بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۱۳))

(۱۵) این مجموعه ممکنات بالذات، خودْ ممکن بالذات است. (استنتاج از (۱۳) و (۱۴))

(۱۶) برای این مجموعه ممکنات بالذات، علّتی وجود دارد. (استنتاج از (۴) و (۱۵))

(۱۷) علّتِ این مجموعه ممکنات بالذات یا

(۱۷/a) همه اجزاء آن است یا

(۱۷/b) تک‌تک اجزاء آن است یا

(۱۷/c) بعضی از اجزاء آن است یا

(۱۷/d) خارج از مجموعه است. (استنتاج از (۱۶) و بر اساس دوران عقلی)

(۱۸) مجموعه ممکنات بالذات، همان اجزاء آن است. (بر اساس تحلیل عقلی و با توجه به تعریف «مجموعه»)

(۱۹) هیچ موجودی، علّت خودش نیست. (بر اساس اصل امتناع تناقض)

(۲۰) همه اجزاءِ مجموعه، علّتِ مجموعه ممکنات بالذات نیست. (استنتاج از (۱۸) و (۱۹))

(۲۱) تک‌تک اجزاء علّتِ مجموعه، علّت ممکناتِ بالذات نیست. (استنتاج از (۱۰) و (۱۱))

(۲۲) ترجیح بدون مرجّح محال است. (بر اساس اصل امتناعِ تناقض و با توجه به تعریف «ترجیح»)

(۲۳) علّت بودنِ بعضی از اجزاء برای مجموعه ممکنات بالذات، ترجیح بدون مرجّح است. (بر اساس تحلیل عقلی و با توجه به تعریف «ترجیح»)

(۲۴) علّت بودنِ بعضی از اجزاء برای مجموعه ممکنات بالذات محال است. (استنتاج از (۲۲) و (۲۳))

(۲۵) هر موجودی که داخل در مجموعه ممکنات بالذات نباشد، واجب بالذات است. (استنتاج از (۸))

(۲۶) علّتِ این مجموعه ممکنات بالذات، خارج از مجموعه است. (استنتاج از (۱۷) و (۲۰) و (۲۱) و (۲۴))

(۲۷) علّت این مجموعه ممکنات بالذات، واجب بالذات است. (استنتاج از (۲۵) و (۲۶))

(۲۸) این شیء موجود یا

(۲۸/a) واجب‌بالذات است [صورت (۳/a)] یا

(۲۸/b) علتش واجب بالذات است [صورت (۶/a)] یا

(۲۸/c) علّتِ علّت آن، واجب بالذات است [صورت (۸/a)] یا

(۲۸/d) در ضمن مجموعه‌ای از ممکنات بالذات است که علّتِ این مجموعه، واجب بالذات است. [صورت (۸/b)] (استنتاج از (۳) و (۶) و (۸) و (۲۷))

(۲۹) در هر صورت، واجب بالذات موجود است. (استنتاج از (۲۸))

همان گونه که از سیر این برهان به دست می‌آید، ابن‌سینا با مبدا قرار دادن اصل وجود شیء‌ای در عالم خارج، بدون آنکه ویژگی‌های آن، برای استمرار حرکت برهان موضوعیت داشته باشد و به‌عبارت‌دیگر، ممکن بودن یا واجب بودن آن لحاظ گردد، به اثبات وجود واجب الوجود پرداخته است[1]. ولی جایگاه و منزلت او مانع از آن نشده است که تقریرش از نگاه ناقدان به دور بماند. حکیمان بعد از او، به تفصیل به بررسی این تقریر از برهان صدیقین پرداخته‌اند و اشکال‌هایی بر آن مطرح و تلاش کرده‌اند تا خود تقریری متقن‌تر و منسجم‌تر از برهان صدیقین ارائه کنند. یکی از آنها، علامه طباطبایی است که در ادامه، تقریر او را از نظر می‌گذرانیم.

۳. گزارش تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

علامه طباطبایی، تقریر اصلی خود را در تعلیقه بر کتاب الحکمه المتعالیه صدرالمتالهین (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۲۳) مطرح کرده است، ولی می‌توان آن را با اندکی تفاوت، در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم (مطهری، ۱۳۷۱، ج۵، ص۷۷ـ۸۸) نیز یافت. در این

۱. بیان‌های او در سایر آثارش نیز در اساس، با این بیان مشترک است و تنها تفاوت اندکی در بیان او در دانشنامه علایی به چشم می‌خورد. (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۶)

قسمت، نخست عبارت علامه طباطبایی در تقریر این برهان را از نظر می‌گذرانیم و سپس به توضیح و تبیین آن خواهیم پرداخت. علامه در تعلیقه خود بر کتاب الحکمه المتعالیه می‌گوید: «و هذه هی الواقعیه التی ندفع بها «السفسطه» و نجد کل ذی شعور مضطراً الی اثباتها و هی لاتقبل البطلان و الرفع لذاتها حتی انّ فرض بطلانها و رفعها مستلزم لثبوتها و وضعها، فلو فرضنا بطلان کل واقعیه فی وقت او مطلقاً کانت حینئذ کل واقعیه باطله واقعاً (ای الواقعیه ثابته) و کذا السوفسطی لو رای الاشیاء موهومه او شک فی واقعیتها فعنده الاشیاء موهومه واقعاً و الواقعیه مشکوکه واقعاً (ای هی ثابته من حیث هی مرفوعه) و اذا کانت اصل الواقعیه لاتقبل العدم و البطلان لذاتها فهی واجبه بالذات فهناک واقعیه واجبه بالذات، و الاشیاء التی لها واقعیه مفتقره الیها فی واقعیتها قائمه الوجود بها». (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، تعلیقه ص۱ ـ ۱۵)

محور اصلی تقریر علامه طباطبایی چنین است که وی در تبیین نظر خویش، بر واقعیّتی که شکّی در وجود آن نیست و مرز میان فلسفه و سفسطه محسوب می‌شود، انگشت می‌نهد. وی سپس با ارائه مقدماتی نشان می‌دهد که این واقعیّت ـ که هرکس ناگزیر از پذیرش آن است؛ زیرا انکار آن نیز به اثباتش می‌انجامد ـ چیزی جز واجب الوجود نیست. علامه طباطبایی خود معتقد است که بیانش صرفاً تنبیهی بر امر بدیهی است نه اینکه برهانی بر اثبات واجب باشد (همان، ص۱۵). به‌عبارت‌دیگر، این تقریرِ جدید، به هیچ مبدأ تصدیقی نیاز ندارد. روشنی و وضوح تقریر علامه طباطبایی تا آنجاست که برخی، بداهتِ تقریر علامه طباطبایی را در حدّی دانسته‌اند که می‌توان آن را نخستین مسئله از مسائل فلسفی به حساب آورد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص۲۱۶)

علامه طباطبایی همچنین در کتاب اصول فلسفه، با تفصیل بیشتری به ارائه تقریر خود از برهان صدیقین می‌پردازد و می‌گوید: «بیان اول: واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شکی نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی برنمی‌دارد. به‌عبارت‌دیگر: واقعیت هستی، بی‌هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی، لاواقعیت نمی‌شود، و چون جهان گذران و هر جزء از اجزاء جهان، نفی را می‌پذیرد، پس عین همان واقعیت، نفی‌ناپذیر نیست؛ بلکه با آن واقعیت واقعیت‌دار و بی آن از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است. البته نه به این معنی که واقعیت با اشیاء یکی شود و یا در آنها نفوذ

یـا حلـول کنـد و یـا پاره‌هایی از واقعیت جدا شـده و به اشـیاء بپیونـدد؛ بلکه ماننـد نور که اجسام تاریک با وی روشن و بی وی تاریک باشند. و درعین‌حال، همین مثال نور در بیان مقصـود، خالـی از قصـور نیسـت. به‌عبارت‌دیگر، او خودش عین واقعیت اسـت و جهان و اجزاء جهان با او، واقعیت‌دار و بی او، هیچ و پوچ می‌باشـد. نتیجه: جهان و اجزاء جهان، در اسـتقلال وجـودی و واقعیت‌دار بودن خود، تکیه بـه یک واقعیت دارند که عین واقعیت و به‌خودی‌خود واقعیت است». (مطهری، ۱۳۷۱، ج۵، ص۷۷ ـ ۸۸)

تقریـری کـه علامه طباطبایی از برهـان صدیقین ارائه کرده اسـت در ظاهر به هیچ‌یک از مقدمـات فلسـفیِ پیچیـده ماننـد اصالت وجود، تشـکیک وجود و ربط علّـی که ممکن اسـت در سـایر تقریرهـا با آن مواجه شـویم نیـاز ندارد. علامه طباطبایی مسـتقیماً به سـراغ واقعیت رفته اسـت؛ همان واقعیتی که مرز میان فلسـفه و سفسـطه شـمرده می‌شود و آنچه مهـم اسـت پذیرش این واقعیت اسـت، خواه آن را بر وجود تطبیـق دهیم، خواه بر ماهیت و خواه آن را واحد به وحدت شخصی بدانیم، خواه آن را کثیر به حساب آوریم. ازاین‌رو است کـه علامـه طباطبایی تصریح می‌کند هرکسـی کـه از توانایی عقلی برخوردار باشـد به وجود این واقعیت اذعان خواهد کرد (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۱۴) و نیازی نیست تا اصیل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیت برای او اثبات گردد. بعد از پذیرش واقعیت، روشـن می‌شـود که این واقعیت بالذات، بطلان و نیستی را برنمی‌تابد و هرآنچه که بالذات، بطلان و نیستی را برنتابد، واجب الوجود خواهد بود. صورت اجمالی برهان را می‌توان این گونه تقریر کرد:

(۱) واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را برنمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی)

(۲) هـر چیـزی کـه بالذات، بطـلان و نیسـتی را برنتابد، واجـب الوجود بالذات اسـت. (مقدمه بر اساس تعریف «واجب الوجود بالذات»)

(۳) واقعیت عینی، واجب الوجود بالذات است. (استنتاج از مقدمه (۱) و (۲))

می‌توان بر اساس روش تحلیلی ـ عقلی، و با مراجعه به آثار مختلف علامه طباطبایی مانند کتاب اصول فلسفه، بدایه الحکمه و تعلیقه علی الحکمه المتعالیه، استدلال علامه طباطبایی را با توجّه به مقدّمات مطویّه آن، این گونه تقریر کرد:

(۱) واقعیّتی در خارج هست. (مقدمه بدیهی وجدانی)

(۲) هر چیزی تا هست، نبودش محال است. (مقدمه بر اساس امتناع اجتماع نقیضین)

(۳) آن واقعیّتِ در خارج، تا هست، نبودش محال است. (استنتاج از مقدمه (۱) و (۲))

(۴) هر چیزی که تا هست، نبودش محال است، تا هست ضرورت دارد. (مقدمه بر اساس تعریف «ضرورت»)

(۵) آن واقعیّتِ در خارج، تا هست، ضرورت دارد. (استنتاج از مقدمه (۳) و (۴))

(۶) هر شرطی غیر از مشروط است. (مقدمه بر اساس تحلیل مفهوم «شرط» و «مشروط»)

(۷) شرطِ واقعیّت باید غیر از خودِ واقعیّت باشد. (استنتاج از مقدمه (۵) و (۶))

(۸) هر چه غیر از واقعیّتِ در خارج است، معدوم است. (مقدمه بر اساس امتناع اجتماع نقیضین)

(۹) شرطِ واقعیّتِ در خارج، معدوم است. (استنتاج از مقدمه (۷) و (۸))

(۱۰) هر چه شرطش معدوم باشد، غیر مشروط است. (مقدمه بر اساس تحلیل عقلی)

(۱۱) واقعیّتِ در خارج، غیر مشروط است. (استنتاج از مقدمه (۹) و (۱۰))

(۱۲) واقعیّتِ در خارج غیر مشروط، ضرورت دارد. (استنتاج از مقدمه (۵) و (۱۱))

(۱۳) هر چیزی که به‌صورت غیر مشروط ضرورت داشته باشد، ضرورت ازلی دارد. (مقدمه بر اساس تعریف «ضرورت ازلی»)

(۱۴) واقعیّت در خارج، ضرورت ازلی دارد. (استنتاج از مقدمه (۱۲) و (۱۳))

(۱۵) آنچه ضرورت ازلی دارد، واجب الوجود بالذات است. (مقدمه بر اساس تعریف «واجب بالذات»)

(۱۶) واجب بالذات در خارج وجود دارد. (استنتاج از مقدمه (۱۴) و (۱۵))

با توجه به سیر برهان علامه طباطبایی، روشن می‌شود که او پذیرش واقعیت خارجی را نقطه آغاز برهان قرار داده است و در پایان، بر اساس برخی مقدمات بدیهی، وجود واجب بالذات در خارج را اثبات کرده است. حال پس از این گزارش، به سراغ بررسی تطبیقی تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی می‌رویم.

۴. بررسی تطبیقی تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

اکنون و پس از ارائه گزاراشی از تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین نوبت به بررسی تطبیقی این دو تقریر می‌رسد. برای بررسی تطبیقی لازم است هم به وجوه اشتراک این دو تقریر اشاره شود و هم وجوه اختلاف آنها. در اینجا نخست به بررسی وجوه اشتراک میان این دو تقریر می‌پردازیم.

۱ـ۴. وجوه اشتراک تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی

با مقایسه و تطبیق میان این دو تقریر، در مجموع می‌توان سه وجه اشتراک میان آنها به دست آورد. این وجوه، عبارت است از: لمی بودن هر دو تقریر، بی‌نیازی هر دو تقریر از ابطال دور و تسلسل، و اثبات صفات واجب الوجود علاوه بر اثبات وجود او.

وجه اول: استدلال از راه معلول به علت نبودن

نخستین وجه اشتراک میان این دو تقریر آن است که سیر استدلال در هر دو به گونه‌ای است که از معلول به علت استدلال نمی‌شود. توضیح آنکه استدلال برهانی، از دو قسم خارج نیست؛ برهان اِن و برهان لم. برهان اِن آن است که از طریق وجود معلول، به اثبات وجود علت می‌پردازد؛ مانند آنکه از وجود نور، وجود خورشید اثبات گردد. وجود خورشید، علت برای تابیدن نور است. حال اگر به وجود نور، علم داشته باشیم می‌توانیم وجود علت آن، یعنی خورشید را نتیجه بگیریم؛ برخلاف برهان لِم که در آن، از راه وجود علت، بر وجود معلول استدلال می‌شود. برای مثال گفته می‌شود که اگر باران باریده باشد، زمین خیس است، لکن باران باریده است، پس زمین خیس است. در این استدلال، بارش باران، علت برای خیس شدن زمین است؛ ازاین‌رو با علم به وجود علت، می‌توان وجود معلول را نتیجه گرفت. تفاوت عمده این دو نوع استدلال برهانی آنئ است که برهان اِن، مفید یقین نیست، درحالی‌که برهان لِم با حفظ شرایط، مفید علم و یقین خواهد بود. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص۹۰)

پس از این توضیح، به سراغ تقریر ابن‌سینا از برهان صدیقین می‌رویم. با ملاحظه آن پی می‌بریم که در تقریر او، به‌هیچ‌وجه، از راه وجود معلول، بر وجود علت استدلال نشده است؛ زیرا بر اساس مقدمه (۱) که مدعی است «شیء‌ای در خارج وجود دارد» آنچه مسلم دانسته شده است و به‌اصطلاح، مبدا برهان قرار گرفته است، اصل وجود یک موجود در

عالم خارج است و در ادامه برهان نیز هیچ‌گاه وجود یک معلول در عالم خارج مسلم گرفته نشده است تا بر این اساس، وجود علت آن اثبات گردد. بنابراین، تقریر ابن‌سینا را نمی‌توان برهان اِن به حساب آورد.

اما تقریر علامه طباطبایی چطور؟ با نگاهی به تقریر او نیز می‌بینیم که در سیر استدلال، از وجود معلول به وجود علت استدلال نشده است، زیرا مقدمه (۱) مدعی است که واقعیّتی در خارج هست، و این واقعیت، لزوماً وجود معلول نیست تا استدلال بر وجود معلول مبتنی باشد. ازاین‌رو، تقریر او نیز برهان اِن نخواهد بود و در مجموع می‌توان گفت «استدلال از راه معلول بر علت نبودن»، نخستین وجه اشتراک هر دو تقریر به شمار می‌رود.

ممکن است گفته شود که شما در توضیح اقسام برهان، به دو قسم برهان اِنی و برهان لِمی اشاره کرده و وجود قسم سومی برای این تقسیم را نفی کردید. حال اگر بپذیریم که تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی، استدلال از راه وجود معلول بر وجود علت نیست، بر اساس جامع و مانع بودن تقسیم مذکور، هر دو تقریر بالضروره از اقسام برهان لم خواهد بود. بنابراین، وجه مشترک دو تقریر را باید «برهان لم بودن» دانست، نه «استدلال از راه معلول بر علت نبودن»!

در پاسخ باید گفت درست است که حکمای اسلامی، برهان را در یک تقسیم، به برهان اِن و برهان لم تقسیم کرده‌اند، این نیز درست است که مقتضای جامع و مانع بودن تقسیم آن است که اگر یک برهانی در زمره یکی از اقسام قرار نگرفت، لزوماً و بالضروره، از افراد قسم دیگر محسوب می‌گردد، ولی نکته در این است که هم ابن‌سینا و هم علامه طباطبایی، از «برهان لم» نامیدن تقریر خود پرهیز کرده‌اند. برای نمونه، ابن‌سینا خود در کتاب الالهیات من الشفاء می‌گوید: «لابرهان عیه لانه لا علة له و لذلک لا لم له» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳ب، ص۳۴۸؛ تاکیدها افزوده شده است) و با این عبارت، وجود هرگونه برهان لمی بر اثبات واجب الوجود بالذات را نفی می‌کند. علامه طباطبایی نیز ضمن رد لمی بودن تقریر خویش از برهان صدیقین تصریح می‌کند: «و هو مع ذلک برهان انی سلک فیه من بعض اللوازم و هو کون الوجود حقیقه مشککه ذات مراتب تامه صرفه». (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۱۳)

ممکن است گفته شود اگر بر اساس عبارات نقل‌شده ابن‌سینا و علامه طباطبایی، هر

دو، لمی بودن تقریر خود از برهان صدیقین را نفی می‌کنند، این مطلب مستلزم آن است که «انی بودن» را به‌عنوان وجه مشترک هر دو تقریر معرفی کنیم، نه «استدلال از راه معلول بر علت نبودن» را!

در پاسخ باید گفت تردیدی وجود ندارد که هر دو حکیم در اینکه تقریرشان «استدلال از راه معلول بر علت» نیست، اتفاق نظر دارند. ولی با توجه به اینکه از یک‌سو، بر اساس تقسیم ثنایی مذکور، هر برهانی، یا برهان اِنی است و یا برهان لمی است و از سوی دیگر، در صناعت منطق، به این دلیل که یک معلول نوعی مانند حرارت ممکن است از علت‌های مختلفی مانند نور خورشید، آتش، اصطکاک و... به وجود آید، چنین نتیجه گرفته‌اند که «الاعم لایدل علی الاخص». بنابراین، برهان اِنی یا همان استدلال از راه معلول بر وجود علت، مفید یقین نیست و اگر برهان صدیقین را در زمره برهان‌های اِنی قرار دهند، این بدان معنا خواهد بود که این برهان، مفید یقین نیست؛ ازاین‌رو، ابن‌سینا ضمن رد لمی بودن برهان صدیقین، از اِنی شمردن آن نیز اجتناب کرده است. در مقابل، اگر علامه طباطبایی، آن را برهان اِنی به حساب آورده است، بی‌درنگ تصریح کرده است که این نوع برهان اِنی، با سایر برهان‌های اِنی تفاوتی اساسی دارد؛ زیرا در این برهان، از برخی لوازم عقلی، بر برخی دیگر استدلال شده است و می‌دانیم که استدلال از یک لازمه عقلی بر لازمه دیگر، مفید یقین است. اکنون بار دیگر، عبارت علامه طباطبایی را از نظر می‌گذرانیم: «برهان انی سلک فیه من بعض اللوازم و هو کون الوجود حقیقه مشککه ذات مراتب تامه صرفه» (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۱۳). بنابراین در مجموع باید گفت نخستین ویژگی مشترک تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین این است که هر دو، در «استدلال از راه معلول بر علت نبودن» مشترک هستند. اکنون به سراغ وجه اشتراک دوم می‌رویم.

وجه دوم: بی‌نیازی از ابطال دور و تسلسل

دومین وجه اشتراک تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی این است که هم تقریر ابن‌سینا برای اثبات مطلوب، از ابطال دور و تسلسل بی‌نیاز است و هم تقریر علامه طباطبایی. به‌عبارت‌دیگر، هر دو تقریر به گونه‌ای است که بدون نیاز به ابطال دور و تسلسل قادر است واجب بالذات را اثبات کند. پیش‌تر در توضیح تقریر ابن‌سینا گفتیم که او در

استدلال خود، به اثبات این مسئله نپرداخته است که دور و تسلسل معلول‌ها محال است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج۳، ص۲۲ ـ ۲۵)؛ در واقع، مقدمات (۸) تا (۲۶). در تقریر علامه طباطبایی نیز چنین نیازمندی مشاهده نمی‌شود؛ زیرا ایشان معتقد است بر اساس مقدمه (۸)، هرچه غیر از واقعیّتِ در خارج است، معدوم است. (مقدمه بر اساس امتناع اجتماع نقیضین)

هرچه ورای اصل واقعیت باشد، معدوم و باطل الذات خواهد بود و سخن از موجود و واقعیتی در قبال اصل واقعیت، به میان نخواهد آمد که زمینه برای تسلسل فراهم گردد. بنابراین، دومین وجه اشتراک تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی این است که هر دو تقریر، بدون ابطال دور و تسلسل، وجود واجب بالذات را اثبات می‌کند.

وجه سوم: اثبات صفات واجب علاوه بر اثبات وجود واجب بالذات

سومین وجه اشتراک تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین آن است که هر دو استدلال، علاوه بر وجود واجب الوجود بالذات، از چنان قوتی برخوردار است که می‌تواند صفات واجب الوجود را نیز اثبات کند. ابن‌سینا در بیان این ویژگی برهان صدیقین تصریح می‌کند: «و لایمکن ان یکون من وجوه القیاسات الموصله الی اثبات العله الاولی و تعریف صفاته شیء اوثق و اشبه بالبرهان من هذا البرهان» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳الف، ص۳۳؛ تاکیدها افزوده شده است). همچنین در کتاب الاشارات و التنبیهات می‌گوید: «تامل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیته و برائته عن الصمات الی تامل لغیر نفس الوجود، و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج۳، ص۶۶؛ تاکیدها افزوده شده است). محقق طوسی، در شرح کتاب الاشارات و التنبیهات در توضیح این ویژگی تقریر ابن‌سینا می‌گوید حکمای الهی با نظر در ذات وجود، به ضرورت آن و عدم ممکن بودن آن پی می‌برند و با تمرکز بر صفات وجوب و امکان، که از این برهان به دست آمده است، به صفات حضرت حق پی می‌برند (همان). علامه طباطبایی نیز ضمن تاکید بر این مطلب تصریح می‌کند: «و هو کون المرتبه التامه الصرفه منه واجبه الوجود و الذی ذکره من ان الطریق فیه عین المقصود و ان فیه سلوکاً من ذاته (تعالی) الی ذاته ثم من ذاته الی صفاته ثم من صفاته الی افعاله» (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۱۳؛ تاکیدها افزوده شده است). به نظر او نیز تامل در ذات وجود، ما را به ضروری بودن آن و تامل در ضروری بودن آن، ما را به سایر صفات واجب الوجود رهنمون می‌گردد.

به‌هرحال، با مراجعه به تقریری که از ابن‌سینا و علامه طباطبایی نقل شد، می‌توان به وجود این ویژگی در هر دو تقریر پی برد. برای نمونه، مقدمه (۲۹) در تقریر ابن‌سینا مدعی است: «در هر صورت، واجب بالذات موجود است» و مقدمه (۱۴) در تقریر علامه طباطبایی نیز اذعان می‌کند که: «واقعیّت در خارج، ضرورت ازلی دارد». پس در هر دو تقریر، صفت «ضروری بودن» برای واجب الوجود، اثبات شده است و می‌توان با تامل در این صفت، به سایر صفات واجب الوجود پی برد. در نتیجه، وجه اشتراک دوم میان دو تقریر عبارت است از اینکه هر دو علاوه بر وجود واجب الوجود، صفات او را نیز اثبات می‌کند.

۲ـ۴. وجوه اختلاف تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی

پس از بررسی وجوه اشتراک میان این دو تقریر، نوبت به بررسی وجوه اختلاف آنها می‌رسد. با بررسی آنها، در مجموع می‌توان به چهار وجه اختلاف پی برد. این وجوه اختلاف عبارت است از: در تقریر ابن‌سینا، از اصل وجود استفاده شده است، درحالی‌که در تقریر علامه طباطبایی، از اصل واقعیت؛ تقریر ابن‌سینا تنها قادر به اثبات ضرورت ذاتی واجب الوجود است، درحالی‌که تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی واجب الوجود بالذات را نیز اثبات می‌کند؛ ابن‌سینا در تقریر خود، از مقدمات متعددی استفاده کرده است، درحالی‌که علامه طباطبایی در تقریر خود با استفاده از کم‌ترین مقدمات، مطلوب را اثبات کرده است. اینک توضیح این وجوه اختلاف.

وجه اول: اصل وجود در مقابل اصل واقعیت

نخستین وجه اختلاف میان تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی این است که ابن‌سینا در تقریر خود، بر اصل وجود یک موجود در خارج تکیه کرده است و آن را مبدأ اثبات وجود واجب بالذات قرار داده است؛ درحالی‌که علامه طباطبایی به‌جای استفاده از اصل وجود، به سراغ اصل واقعیت رفته و آن را تکیه‌گاه تقریر خود قرار داده است. این مطلب، از تامل در مقدمات تقریرها به دست می‌آید. نخستین مقدمه در تقریر ابن‌سینا عبارت است از:

شی‌ای در خارج وجود دارد. (بدیهی)

درحالی‌که مقدمه اول تقریر علامه طباطبایی چنین است:

واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را برنمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی)

از مقایسه این دو مقدمه، به روشنی می‌توان یافت که در گزاره نخست، وجود یک شیء در عالم خارج، محور برهان قرار گرفته است؛ درحالی‌که در گزاره دوم، محور برهان، بطلان‌ناپذیر بودن واقعیت عینی است.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح گردد که با توجه به اینکه موضوع فلسفه، وجود بماهو وجود است و اصولاً ـ همان گونه که علامه طباطبایی نیز اذعان کرده است (علامه طباطبایی، ۱۵) ـ همه احکام فلسفی به نوعی به وجود بازمی‌گردد، حال چگونه است که او خود در مهم‌ترین برهان بر اثبات واجب بالذات، به سراغ اصل وجود نرفته است؟!

در پاسخ باید گفت که با بررسی سخنان علامه طباطبایی، مطلب صریحی در این زمینه به دست نمی‌آید، ولی از سخنان ایشان در پاورقی کتاب الحکمه المتعالیه می‌توان دریافت که او با روی‌گردانی از اصل وجود و روی‌آوردن به اصل واقعیت، تلاش دارد تا تقریر خود را از گزند تردیدهای سوفسطاییان ایمن سازد. او می‌گوید: «فلو فرضنا بطلان کل واقعیه فی وقت او مطلقاً کانت حینئذ کل واقعیه باطله واقعاً (ای الواقعیه ثابته) و کذا السوفسطی لو رای الاشیاء موهومه او شک فی واقعیتها فعنده الاشیاء موهومه واقعاً و الواقعیه مشکوکه واقعاً» (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج۶، ص۱۴ـ۱۵؛ تاکیدها افزوده شده است). در حقیقت، علامه طباطبایی با مبدا قرار دادن اصل واقعیت تلاش کرده است تا بر قوت تقریر خود در برابر کسانی که در وجود واقعیت تردید دارند یا حتی آن را انکار می‌کنند بیافزاید. گویی در نظر او، با تقریر ابن‌سینا نمی‌توان به مقابله با سوفسطاییان برخاست؛ زیرا نخستین مقدمه تقریر او اذعان می‌کند که: شیای در خارج وجود دارد. (بدیهی)

درحالی‌که سوفسطایی در مقابل مدعی است که چنین وجودی نزد او موهوم یا دست‌کم مشکوک است. بنابراین، ابن‌سینا قادر به ادامه استدلال نخواهد بود. برخلاف تقریر علامه طباطبایی؛ زیرا اگر سوفسطایی در مقام محاجّه برآید و وجود شیای در خارج را انکار کند یا دست‌کم در وجود آن تردید کند، علامه طباطبایی از او خواهد پرسید که آیا این انکار یا تردید تو، واقعی است یا غیر واقعی؟ سوفسطایی به ناگزیر پاسخ خواهد داد: «**واقعی** است»؛ یعنی انکار و تردید او مطابق با واقع است. اینجاست که علامه طباطبایی،

سوفسطایی را وادار به پذیرش نخستین مقدمه تقریر خود کرده است که بر اساس آن:

واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را برنمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی)

و ازاین‌رو، سیر استدلال ادامه خواهد یافت تا به اثبات وجود واجب بالذات منتهی گردد. بنابراین نخستین وجه اختلاف تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی عبارت است از اینکه ابن‌سینا در تقریر خود، اصل وجود را مبدا استدلال قرار داده است؛ درحالی‌که علامه طباطبایی، اصل واقعیت را مبدا استدلال قرار داده است.

وجه دوم: ضرورت ذاتی در مقابل ضرورت ازلی

تقریر ابن‌سینا، اختلاف دومی نیز با تقریر علامه طباطبایی دارد. بر اساس این وجه اختلاف، استدلال ابن‌سینا تنها قادر است وصف ضرورت ذاتی را برای واجب الوجود اثبات کند و به‌هیچ‌وجه توانایی اثبات ضرورت ازلی واجب بالذات را ندارد، درحالی‌که تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی داشتن واجب بالذات را اثبات می‌کند. توضیح آنکه در یک تقسیم، ضرورت را به اقسام مختلفی تقسیم می‌کنند؛ یکی از اقسام ضرورت، ضرورت ذاتی است. این ضرورت بدان معناست که وصف ب برای ذات الف، مادام که ذات الف وجود دارد، ثابت است. بنابراین، ضرورت ذاتی، ضرورت مادام الذات است؛ یعنی ضرورتی است که مقید به دوام و بقاء ذات است. در مقابل، ضرورت ازلی، به ضرورتی اطلاق می‌شود که به هیچ قید و شرطی محدود نیست و همواره و همیشه و به تعبیر دقیق‌تر «ازلاً و ابداً» ضرورت دارد. حال با توجه به غناء واجب بالذات و شدت وجود آن، آنچه سزاوار وجود واجب بالذات است، ضرورت ازلی است که هیچ قید و شرطی ندارد، نه ضرورت ذاتی که مشروط و مقید به بقاء ذات است. حال اگر نگاهی مجدد به تقریر ابن‌سینا بیافکنیم، خواهیم دید که تقریر او تنها قادر به اثبات ضرورت ذاتی است و از اثبات ضرورت ازلی واجب بالذات، ناتوان است. اکنون با افزودن این نکته که واجب الوجود، بری‌ء از هرگونه قید و شرط است، درخواهیم یافت که تقریر ابن‌سینا اصولاً واجب الوجود غنی بالذات را اثبات نکرده است و ازاین‌رو، تقریر او ناتمام است! برخلاف تقریر علامه طباطبایی، که ضرورت ازلی واجب الوجود را اثبات کرده است. این مطلب، از تامل در این دو تقریر نیز به دست می‌آید:

مقدمه (۲۹) تقریر ابن‌سینا:

در هر صورت، واجب بالذات موجود است. (استنتاج از (۲۸))

مقدمه (۱۴) تقریر علامه طباطبایی:

واقعیّت در خارج، ضرورت ازلی دارد. (استنتاج از مقدمه (۱۲) و (۱۳))

وجه سوم: ابتناء بر اصالت وجود در مقابل لابشرط بودن

سومین وجه اختلاف این دو تقریر، به بحثی فلسفی مطرح مربوط می‌گردد که عمدتاً از زمان صدرالمتالهین به این سو، مطرح شده است. این بحث فلسفی، همان است که از آن به «اصالت وجود» تعبیر می‌شود. توضیح این بحث فلسفی در اینجا مقدور نیست، ولی همین قدر به اجمال باید گفت کسانی که از اصالت وجود دفاع می‌کنند معتقدند که از میان وجود و ماهیت، این وجود است که واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد و ماهیت نیز اگر وجودی داشته باشد، به تَبع یا به عَرَض وجود است. در مقابل، کسانی که از اصالت ماهیت دفاع می‌کنند معتقدند که ماهیت، اصیل است و وجود چیزی، جز یک امر اعتباری و ذهنی نیست. حال با توجه به وجه اختلاف اول، که بر اساس آن ابن‌سینا در تقریر خود بر اصل وجود یک موجود در خارج تکیه کرده است و آن را مبدا استدلال خود قرار داده است، طرح اصل وجود، همان و طرح بحث فلسفی «اصالت وجود»، همان. به‌عبارت‌دیگر، کسانی که در بحث اصالت وجود، از اعتباری بودن وجود و اصیل بودن ماهیت دفاع می‌کنند، ضمن ردّ تقریر ابن‌سینا از برهان صدیقین، معتقدند که در این تقریر، یک امر اعتباری و ذهنی، مبدا برای اثبات واجب بالذات قرار گرفته است و با توجه به اینکه نتیجه همواره تابع اخس مقدمات است، آنچه این تقریر اثبات خواهد کرد چیزی جز یک امر اعتباری و ذهنی نخواهد بود. برخلاف تقریر علامه طباطبایی، که اصولاً نامی از وجود به میان نیاورده است و با تمرکز بر اصل واقعیت که به نظر او اعم از وجود و ماهیت است، بدون آنکه در تقریر برهان صدیقین، خود را گرفتار چالش اصیل بودن یا نبودن وجود سازد، به‌صورت مستقیم، به اثبات وجود واجب بالذات پرداخته است. به‌عبارت‌دیگر، او در تقریر خود، از اصل واقعیت سود جسته است که نسبت به وجود و ماهیت، لابشرط است، و اصولاً بحث از اینکه آیا این واقعیت ازلی، مصداق حقیقی مفهوم وجود است یا

مصداق حقیقی مفهوم ماهیت، در مرحله بعد مطرح خواهد شد و اختلاف‌های مطرح در آن بحث، خللی به تقریر علامه طباطبایی وارد نخواهد ساخت. پس از بیان وجه اختلاف سوم، به سراغ چهارمین وجه اختلاف میان این دو تقریر می‌رویم.

وجه چهارم: اخصر بودن در مقابل مفصل بودن

چهارمین وجه اختلاف میان تقریر ابن‌سینا و تقریر علامه طباطبایی آن است که تقریر ابن‌سینا، بسیار پیچیده است و در تنظیم آن، از ۲۹ مقدمه استفاده شده است و این پیچدگی باعث می‌گردد تا اذعان و تصدیق به آن، از بداهت بسیار فاصله بگیرید؛ درحالی‌که تقریر علامه طباطبایی، تنها مشتمل بر شانزده مقدمه است و هرکدام از مقدمات، از چنان وضوح و بداهتی برخوردار است که برخی اصولاً بداهت آن را تا حدی دانسته‌اند که بتوان آن را به‌عنوان نخستین مسئله فلسفی مطرح کرد (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص۲۱۶) و بی‌تردید کوتاه بودن یک تقریر، مزیتی برای آن محسوب می‌گردد و نشانه قوت و استحکام آن و بی‌نیازی از مقدمات متعدد است. بنابراین، چهارمین وجه اختلاف این دو تقریر نیز به اخصر بودن تقریر علامه طباطبایی و مفصل و پیچیده بودن تقریر ابن‌سینا بازمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با تمرکز بر تقریر ابن‌سینا و علامه طباطبایی از برهان صدیقین، به مقایسه و تطبیق میان آنها پرداختیم. نتایج این مقایسه را در دو محورِ وجوه اشتراک و وجوه اختلاف بیان کردیم. این دو تقریر، دست‌کم سه وجه اشتراک دارند که نخستین وجه اشتراک آنها این است که در هر دو، سیر استدلال به گونه‌ای است که از معلول به علت استدلال نمی‌شود. وجه اشتراک دوم آن است که هر دو تقریر، بی‌نیاز از ابطال دور و تسلسل هستند. وجه اشتراک سوم نیز آن است که هر دو تقریر، علاوه بر وجود واجب الوجود بالذات، از چنان قوتی برخوردار است که می‌تواند صفات واجب الوجود را نیز اثبات کند.

اما نخستین وجه اختلاف آنها این است که ابن‌سینا در تقریر خود، بر اصل وجود یک موجود در خارج تکیه کرده است و آن را مبدأ اثبات وجود واجب بالذات قرار داده است؛ درحالی‌که علامه طباطبایی به‌جای استفاده از اصل وجود، به سراغ اصل واقعیت

رفتـه و آن را تکیـه‌گاه تقریـر خـود قـرار داده اسـت. دومیـن وجـه اختـلاف نیز این اسـت که اسـتدلال ابن‌سـینا، تنهـا قـادر اسـت وصـف ضـرورت ذاتی را بـرای واجـب الوجـود اثبات کنـد و به‌هیچ‌وجـه توانایـی اثبـات ضـرورت ازلی واجـب بالذات را نـدارد؛ حال آنکـه تقریر علامـه طباطبایی، ضرورت ازلی داشـتن واجب بالـذات را اثبات می‌کند. اما وجه اختلاف سـوم میـان ایـن دو تقریـر عبارت اسـت از اینکه ابن‌سـینا با مبـدأ قرار دادن اصـل وجود در تقریر خود، اعتبار اسـتدلال خود را منوط به اثبات اصالت وجود سـاخته اسـت، اما علامه طباطبایـی بـا مبـدا قـرار دادن اصل واقعیـت، تقریر خـود را از چنان قوتی برخوردار سـاخته اسـت که حتی بنا بر اصالت ماهیت نیز قادر به اثبات واجب بالذات اسـت. و سـرانجام، چهارمیـن وجـه اختـلاف میان ایـن دو تقریر عبـارت اسـت از اینکه کثرت مقدمـات تقریر ابن‌سـینا، باعث پیچیده گشـتن آن شـده اسـت و ازاین‌رو، از بداهت عقلی بسـیار فاصله گرفتـه اسـت؛ درحالی‌کـه تقریر علامـه طباطبایی، بـا به‌کارگیری مقدمات انـدک، از وضوح بیشتری برخوردار است.

فهرست منابع

۱. آشتیانی، مهدی (۱۳۷۲ش)، تعلیقه علی شرح المنظومه، تهران: دانشگاه تهران.

۲. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله (۱۳۷۵ش)، الاشارات و التنبیهات، شرح: خواجه نصیرالدین طوسی، قم: نشر البلاغة.

۳. ـــــــــ (۱۳۶۰ش)، دانشنامه علایی، تصحیح: احمد خراسانی، تهران: کتابخانه فارابی.

۴. ـــــــــ (۱۴۰۰ق)، رسائل، قم: انتشارات بیدار.

۵. ـــــــــ (۱۳۶۳ش ـ الف)، المبدأ و المعاد، تحقیق: عبدالله نورانی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مك‌گیل.

۶. ـــــــــ (۱۳۶۳ش ـ ب)، الالهیات من کتاب الشفاء، تحقیق: الاب قنواتی و سعید زائد، بی‌جا: انتشارات ناصر خسرو.

۷. ـــــــــ (۱۴۰۴ق)، التعلیقات، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، بی‌جا: مکتبه الاعلام الاسلامی.

۸. ـــــــــ (۱۳۷۹ش)، النجاه من الغرق فی بحر الضلالات، مقدمه و تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۹. ـــــــــ (۱۳۷۵ش)، البرهان من الشفاء، تحقیق: ابوالعلا العفیفی، قاهره: مطبعه الامیریه.

۱۰. سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۰ش)، شرح المنظومه، تحقیق: حسن حسن‌زاده، قم: نشر ناب.

۱۱. حلی، حسن‌بن یوسف (بی‌تا)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵ش)، تبیین براهین اثبات خدا، قم: نشر اسراء.

۱۳. عبدی، حسن (۱۳۸۷ش)، «بررسی ملاک در برهان صدیقین»، فصلنامه اندیشه دینی، ش۲۸، پاییز، ص۳ ـ ۳۰.

۱۴. صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه العقلیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۵ق)، نهایه الحکمة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۶. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق)، فصوص الحکم، قم: انتشارات بیدار.

۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱ش)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: انتشارات صدرا.